بدان چون کسی را چنین سرایت معلوم شد سرایت همه صفات
داند ایشان امهات صفة اند الهام سی یهم بدان چون کسی
قیاس کند نادان باشد چه ترجیح بلا مرجح لازم آید و آن
باطل است و چون قیاس کند داند که صفات حق تعالی نه
عین ذات حق تعالی اند و نه غیر ذات حق تعالی اند و سرا
و سرایه را در من است مجهول الکیفیة است عند من لا ندو فنا
کلدة الشکر الهام جهلم باید دانست که آنچه درین رساله
مذکور است بجز مدد شیخ کامل و مکمل نباشد خواه در صدر
حیات باشد خواه نباشد باید که توجه بان شیخ کند
و یک لحظه از وی غافل نباشد و مرشد باید گرفت تمت هذه الرساله

[illegible marginal notes]

رساله هدایت المشیخت بغایة الله الصمدیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام
علی رسوله محمد و آله اجمعین من النبیین والصدیقین والشهدا
والصالحین آمین اما بعد فیقول العبد الحقیر الفقیر

الی رحمت الله الصمد شیخ محمد الچشتی بن قطب الاولیا شیخ محمد
ابن احمد ابن نصیر المعروف بشیخ حسین محمد ابن شیخ میاجیو
ابن شیخ نصیر الدین بن شیخ مجد الدین بن شیخ سراج الدین
بن شیخ کمال الدین العلامة المشیخة تغمدهم الله الفردوسیه کان
عدو نابه و عشر بن بفضل ارحم الراحمین در اول فرمود
حضرت والدی قطب الاولیا، ما معناه ابتدا عشق که لازمه
از نظر محبوبست نه از کسب محب تا که نظر از جانب نشود
نفس عاشق ظهور نشود بر ذ بحیهم و یحبونه دال است بیت
تا که از جانب معشوق نباشد کششی ، کوشش عاشق بیچاره
بجای نرسد ، بدان ای طالب این بیتی است که
عقل دران بی و این خاریست که کشیدن وی ممکن نیست
بس درجای جز حیرت و محنت و ملالت نی بیت
عاشقان بر در تو خیر باشند ، تا کرا خواهی و کرا ازاینی
ولا یخافون لومة لائم در ایه دوم کسی را که ابتدا مشیخه
ظاهر شده و علامة در وی باهر باشد اول خودی خود را

بسوزد در طلب محبوب بریاضات و مجاهدات و ترک لذات
و شهوات دوم خود را پیش محبوب بدارد و وی هرچه کند
روی از وی نگرداند و در هر چه از محبوب صادر شود
بر محبت لذت گیرد و خوش شود چه در زدن لذتست
که در عطا منت بیت بدم گفتی و خرسندم عفاک الله نکو گفتی
جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خا را ، و نیز در وقت
زدن روی گردانی از دیدار محروم مانی پس اگر معشوق
بر اسب تیز سوار شده ایستان بر گردنت و کاکل بر سر
سجده بر تو آید ترا باید که سینه را سپر کنی و اگر در مشقت
گشایش نشود باز نماند و داند که اگر این بار نشد دیگر بار
خواهد شد ع یکبار اگر برانی صد بار دیگر آید هر آ
سوم شیخ مرشد را باید که در مشقت کردن در طلب معشوق
از ملامت تنگ دل نشود و از مشقت باز نماند و پروای کس
نکند و در نظر بیاورد مسئله الله جاری که ملک است و نیز
در طلب قراری و راحتی و خوشی نی و غیران با ملامت

اگر [illegible] بر [illegible] تیز
سوار [illegible] سینه
سپر [illegible]

گزیدن کار الی هدایه چهارم شیخ را باید که بر علم خود و عمل
خود و ابا و اجداد خود مغرور نشود و در ترجیح سلسله
بر دیگر سلسله نشود و رسم و عادت ترک کند بطریق
ذوق و از دل ما دیغر حق تعالی دور کند و دوستی الله
تعالی خواهد و از غیر وی تعالی دور ماند هدایه پنجم شیخ
مرشد را باید که در تبدیل اوصاف ذمیمه باوصاف حمیده
کوشش کند یعنی هر صفت ذمیم را در محل وی خرج
کند که برای وی آفریده اند تا حمیده شود در رشک را در طلب
حق تعالی خرج کند چه طلب غیر رشک و زوال دارد و باید
که ظاهر و باطن خود برابر کند یعنی بر عمل ظاهر خود فخر نکند
و در کوشش وی نشود و بر عمل باطن خود اعتبار نکند
و از اظهار وی نشود هدایه ششم شیخ مرشد را باید که در
اخلاص با حق تعالی شود و این لغیر از خلاص از همه کس
لی یعنی هیچکس را ملک دل نکند و بر هیچکس عیب نکند و از خود
چیزی نگوید و بر خود نظر نکند هدایه هفتم شیخ مرشد را

در دیگر سلسله ترجیح سلسله خود فرق نشود

باید که دربستگی شود یعنی نفس را درماند و درازادگی شود
یعنی حق تعالی را داند پس دوی از میان برخیزد چه
یگانگی بغیر این دو وی حاصل نی کسی گر این طریق یافت
مولی را یافت و این بغیر ترک طلب دنیانی چه هر که وی را طلب
عاقبت وی دوزخ باشد طالب دنیا من کل الوجوه کافر است
و بغیر ترک طلب عقبی نی چه هر که وی را طلب کند عاقبت
وی است پس باید که از نیک و بد بیوند بر دو صبر کند
و اسیر کس نشود و بر هر که محبت کند بغیر طلب حق تعالی نکند
و غیر حق تعالی را نداند و نه بیند نه بیند غیرتش غیر در جهان
نگذاشت ۰ لاجرم عین جمله اشیا شد ۰ معنی این
در شرح لمعات گفته شده است ۰ درایه هشتم شیخ مرشد را
باید که ذکر مدام و فکر تمام اختیار کند و خود را انگشت
نمای نکند و در گفتار کوشش نکند و گوشه اختیار
کند و دراز اسیر نشود و درزاری خود شود و با همه کس با حسن
خلق باشد و هر که از یاد حق تعالی دور رود از ان دور باش

این زهر است و در لذات دنیا نشود و در غم فوت نشود چه

وحی مختوم است تکلف در وی منع است هر آینه نهم بدان

ای شیخ مرشد حقیقت الوجه [illegible] تمکین ولی است و تمکین

[illegible] بود و آن والدی قطب الاولیا است و وصول [illegible]

کجا [illegible] شود است بس حق تعالی این مرتبه را بخشیده

از دوام و جریان حق تعالی تجلی [illegible] وی تمکین کلی هر که

چنین چشمه دیگر را جاری [illegible] وجدان [illegible]

بی نهایت ابدا [illegible] باقی در میان

دوری [illegible] مرکز [illegible] وی نالیدن است

خواه ظاهر [illegible] باطن کان رسول الله علیه السلام

دائم الحزن [illegible] الفکر دهم بدان ای شیخ مرشد

نهایت باشد النهایة هو الرجوع الی البدایة یعنی

حضرت رجوع کردن است سوی [illegible] خود و ایشان

در مرتبه وحی است و حضرت از همه موجودات از روی

وجود خارجی فرموده است حضرت والدی قطب الاولیا

ف مراتب هستی
وجود مطلق را چند مرتبه
اول مرتبه لا تعین است

بدانکه هستی را که وجود مطلق است چند مراتب است اول
لا تعین است و دوم مرتبه تعین اوست از جمیع
که سماست بتعین اول و سیوم احدیت جمع جمیع تعینات
فعلیه موثره که مسماة بمرتبه الوهیت و چهارم تفصیل
مرتبه الوهیت و آن مرتبه اسما است و پنجم احکامیه
جمع جمیع تعینات انفعالیه و این مرتبه کونیه است
و ششم مرتبه عالم است و این مرتبه مشتمل بر مراتب ستة
که انسان پنجم است اول مرتبه جوهر و دوم جسم و سیوم
نامی و چهارم حیوان و پنجم للانسان انتهی و مراد از
مطلق ذات مطلق است و چون در آخر همه
ناچار روا است که رجوع کند سوی بدایت خود یعنی سوی
وجود مطلق حب الوطن من الایمان پس در نظر
و هیچ شهودی و هیچ حضوری نیست جز وجود مطلق
نباشد پس ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن
آفرید آدم را علیه السلام بر صورت رحمن و درست باشد

وخلافت حق تعالی بر آدم درست شود و چون این مذکور
در حق آدم درست شود در حق ذریهٔ وی علیه السلام نیز درست
شود چه نعمت بر پدر و نعمت بر پسر است اگر نگاه داشتن تواند
چه گفته‌اند حکم سابق حکم مسبوق است و حکم تابع حکم متبوع است
الابن سر ابیه و لقد کرمنا بنی آدم و هو الذی جعلکم خلائف الارض
هر که این نعمت را یافت اظهار نکند و گوید انما انا بشر
مثلکم یعنی نیستیم مگر بشر مثل شما پس لا یعرفهم غیری درست
شود یعنی نداند ایشان را غیر من [illegible] یازدهم بدان ای شخص
ارشده همه خلق مبتدا است که با یکار رسیدیم کل حزب بما لدیهم
فرحون هر گروهی که نزدیک ایشانست فرحت میگیرند
قد علم کل اناس مشربهم تحقیق دانست هر آدمی محل نوشیدن
خود پس بعض از ایشان اصحاب نفوس اند که مبتدا است که زیستن
برای خوردن است و بعضی اصحاب انعکاس اند که انبیا و اولیا اند
که مبتدا اند که خوردن برای زیستن و ذکر کردن است
نه برای زیستن است شما پس ایشان مبتدا اند کان الله

ولم یکن معه شیئ یعنی بود خدای تعالی و نبود با وی چیزی
ومیداند کل شیئ هالک الا وجهه یعنی هر شیئ دور
شونده است مگر وجه وی که آن ظهور حق است در دنیا
ومیداند کل یوم هو فی شان یعنی در هر روز حق تعالی
در کار است ومیداند لله الامر من قبل و من بعد
یعنی برای خدا کار است از پیش و از پس ومیداند هو الله
فی السموات و الارض یعنی خدای تعالی در آسمان و زمین
اله است ومیداند الا انه بکل شیئ محیط بدان و آگاه
باشد به درستی ان خدا بهر شیئ محیط است ومیداند
هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن یعنی خدای تعالی
آخر است و ظاهر است پس دانسته که هر چیزی مظهر
اسم از اسما حق تعالی است پس دانسته که تصوف
شرک است چه تصوف نگاه داشتن دل است از غیر حق تعالی
و غیر اینجا هر چه هست مظهر اسم وی است اما اطلاق ظاهر
بر مظهر روا نیست پس مظهر را حق گفتن و دانستن عین کفر

باشد و اگر در حال سکر گوید پاک بی عشر زمن اگر این رتبه
خواهی از خودی خود بگذر همایدو از دهم بدان ای شیخ
مرشد قلب المومن عرش الله دل مومن عرش خدای تعالی است
کنجاست لا یسعنی ارضی ولا سمائی لکن قلب عبدی المومن یعنی
کنجا نه زمین من و نه آسمان من لیکن کنجانیدمرا دل
بنده که من مومنست پس چنین دل در طلب عشق حق باید نه در
طلب دیگر و در وی هیچ چیز راه نیاید و حکایت نیک دهم
نشود دل پادشاه است و باقی اعضا رعیت اندیشه پروای
کس نکند و همه کس پروای وی کنند هایه سیزدهم بدان ای شیخ
لکل شئ مصقلة و مصقلة القلب لا اله الا الله برای هر چیز
را مصقله است و مصقله دل گفتن کلمه لا اله الا الله است
پس در گفتن وی کوشش کن و در گفتن لا اله نا بود غیر حق
تعالی دان یعنی آنکه وی را خواز گیری چه اگر چنانگیری مشرک
شوی ان الشرک لظلم عظیم شرک ظلم بزرگ است مشرک
از انجا می خیزد که غیر حق تعالی را موجود می داند باید که

تا بدو وی گیری بشرط آنکه صحبت را جواز نسازی خواه لطف

باشد خواه خشم و این کار بعینه عشق بی هیچ هستی

دور کردن و پنهان هستی نماندن بغیر وی نشود و چون

این کار رسید دانند که هر چه هست دو وجه دارد وجه اول

باعتبار نفس وی است پس بدین اعتبار عدم محض گیرد

وجه دوم باعتبار ظهور حق تعالی که در وی است پس دوست

دارد پس با همه کس موافق باشد نه مخالف و این کار بی رهبر

ولی عالی همت دوست نیاید و باید که دشواری تحمل کند

چه هر که خواهد که شهد خورد باید که اول نیش زنبور خورد و هر که خواهد

که دست بر گل زند باید که اول بر خار زند هدایه چهاردهم

بدان ای شیخ مرشد عشق حق تعالی چون در دل آید دل را گرم

کند آنچه در وی است بسوزد و هیچ وقت آرام نشود

و سواد الوجه فی الدارین گویند سیاه رویست در هر دو سرای

پس عاشق هیچ گفتن نتواند و به نیک گفتن خوش نشود و به بد گفتن

تنگ نشود و بغیر معشوق دوست ندارد و هر محلی که نشانی

وی پسندد دوست دارد و همه جا مظهر حق تعالی است پس همه را
دوست دارد سوال رسول علیه السلام فرمود اللهم ارزقنی
حبک وحب من احبک یعنی ای خدای تعالی روزی کن مرا حب
تو وحب کسی که دوست دارد ترا پس ازین معلوم شد
که بعض خدا را دوست میدارد پس رسول علیه السلام
ایشان را دوست ندارد پس دیگر چون دوست دارد و دوست
فرمود وحب محبک الناس وتعادی بعداوتک وتخالف من
خالفک یعنی دوست میدارم مردمان را بدوستی تو و عداوت
می کنم بعداوت تو و مخالفت میکنم کسی را که مخالفت کرده است
ترا غزوی علیه السلام را باید که چنین کند پس همه را دوست
دارد ممکن نه جواب عداوت کردن باین طریق دوستی است
نزد دشمنی مثلا کسی کافر حربی را دوستی است و زنده
ماندن وی را با قدرت و با عدم قبول وی امور شرعی
دشمنی است [illegible] پانزدهم بدان ای شیخ ان الله تعالی
لا یواخذ العشاق بما یصدر عنهم حق تعالی نگیرد عاشقان را

به چیزی که صادر میشود از ایشان چه عشق خبر در عرش که
دل است قرار گیرد و ما و تو از میان گیرد چه ازلی است
در روی من و تو شود کل شیء یرجع الی اصله هر چیز باز گردد
سوی اصل خود و کرشمه معشوق را جز عاشق که شیخ
کامل است کسی بر ندارد پس وی نیک و بد نگوید هر جا که حسن
بیند خوش شود و در همه حسن است اما تفاوت دارد پس
در خوبی نیز تفاوت شود ﻫ بشارت دهم در شیخه غیر
از یگانگی از غیر حق چاره نی که یگانگی همان است ﻫ
هفدهم شیخ مرشد دشمن چه است ان اعدی عدوک نفسک
سخت ترین دشمن تو نفس تو است باید که از وی پرهیز کند
و دیگر آنکه در هموار با وی کارزار کند و را تعطیل استره و در زبان
نفس دارد پس باید که وی را در بوته ریاضت و مجاهده نهد
و در ریاضت و مجاهده تمام ترک طعام و آب نباید کرد بعضی
اوقات کند و بعضی نکند اگر نه خلل شود اما باید که در وقت
خوردن اندک خورد و اگر نه توکل رود و یک از موانع توکل

بسیار خوار نیست چه در توکل عزت است و در کم خوردن عزت

و در بسیار خواری خواری چنانچه در رباعی و زاغ موجود بعد از

ریاضت قناعت در دست آمدن سهل باشد چه بروی مقامات

شمارند و علامت قناعت صحبت هر چند شد تنها و ایچ شود هم

هرگز از خدمت و عبادت باز نماند و از مرد هم صحبت با هر شد

از نفس اماره است و دور ماندن از حق تعالی از جهت تعلق

شدن با علایق است پس یا دوی بند شدن حماقت است

پس باید که ویرا کشی یعنی ترک علایق کنی و میان اندک و بسیار

کمی چه هر دو غیر حق اند پس زین کنند و این ترک بجز عبرت

در دست نیاید یعنی در هر چه نظر کنی بعبرت نظر کنی چه تعلق

بی عبرت پیدا می شود که وی زهر هلاهل است چرا تعلق بعلایق

میکنی دنیا نه منزل است بلکه مزرعهٔ آخرة است پس

باید که در وی کشت نیک کنی تا حاصل تو نیک شود اگر چه

تو گفتی باور نمی کنی بعد موت خواهی کرد باید که ظاهر

و باطن خوب باشی و موت ارادی در دست آر

تا زاحیدان تجلیات دمار که هر یک جان بخش تو باشد و دور بروش
تن مباش که از روی بلا نامی خیزد بدایه نوزدهم شیخ مرشد را
باید که تصفیه دل درست کند تا مرشد شود فرموده است
والدی قطب الاولیا رضی الله عنه باید که در تصفیه
دل درست کند تا سیر او از حضرت رب العزت شود
انتهی و آن بجز ریاضت درست نشود و چون تصفیه شد
بینایی حاصل شد و تغیر بینایی بلا بزرگ است چه چون
بینایی حاصل شد از اندیشه چون و چرا آزاد شد همه
فهار برهث و در هر ذره در کنج اسرار ناظر شد راست را
راست دانست که نسبت بجمال دارد و باطل را باطل دانست
که نسبت بجلال دارد و هر که این را دانست با همه کس مثل آب
باشد و بر اسرار هر کس را اطلاع نه هد و این مذکور باشد لا
کم حاصل نشود هر چند که علم خوانده باشد بلکه مجاهده و ریاضت
و فقار حاصل شود چنانچه صوفیان را حاصل میشود از این جهت
گفته اند که العلم حجاب الله الاکبر اگر با ریاضت و مجاهده باشد

تصفیه دل

حجاب الله اکبر شود و حجاب ایشان شود العلم نقطه چه حجابست
ما بیش حجاب است کثرت الجهال چه حاجی و نیز خوانده اند در حدیث
و اگر هیچ خوانده کم اند باعتبار دیگران و ایشان چشم خود
از غیر حق پوشیده اند و تعیین بر حق کرده اند و ایشان
دو قسم اند بعضی در کار اند و هیچ عبادت ظاهر ترک
نمی کنند از فرایض و نوافل و سنت و مستحبات چه ایشان را
در همه مراقبه در دست و بعضی در فرایض و واجبات و موکده
اکتفا کرده اند و در خفیه ادا می کنند و ظاهر بکاری دیگر مشغول اند
و باقی وقت در مراقبه کرده اند و بعضی این را نیز ترک کرده
اند بغیر مشاهده کار نداشتند ما بین از غایت سکر است باید
پس تم شیخ مرشد را باید که در کوشش طلب حق تعالی باشد
و هیچ با زنها تند و دوستی خوردن و پوشیدن نکند
هرچه باید خورد و هرچه باید پوشد و اقتدار در رویشان
کند و نزد نیک ایشان خود را برتر نشمرد و صبر با ایشان کند
و از بدان بر حذر کند و حکایتهای بدان نکند و داند کر سخنان

کوشش طلب حق باشد

بزرگان از موی باریک است فهم وی دشوار است بغیر ریاضت
فهم نشود و هر وقت که بزرگان را پسند با ادب باشد و دانند
که اگرچه ریاضت کردن بس مفید است ولیکن اگر از ان
جانب نظر نباشد هیچ فایده نی و ریاضت دل بران نظر است
و داند که آنچه عاشقان را می نوشاند بر زبان دیگران که ذکر کردن
نمیتوانند هر روز سرگردان باشد هیچ عمل آسوده نشود
و خود را بزرگ نشمرده و در رفتار خود شود و خودبینی و خود
نمایی دور کند و تواضع اختیار کن اگر هر حال و مقام
که در دست آمده باشد برده بغیر دور کردن مرد و حقیقت
اخلاص و تجلیات ذات رسیدن ممکن نشود و این بیت
کلم شیخ مرشد را باید که بمقام تمکین رسیده باشد و زبان از انش
قرار گرفته باشد چه هر که در مقام تلوین است مقام شیخی را
نشاید و علامت وی در رسیدن در مقام تمکین این که باشد
با زهد و ورع چه اگر کسی در زهد و ورع کرده باشد لیس ترک
کنند کمان برده نشود بر وی که او مقام تمکین دارد چه حضرت

هیچ عمل آسوده نشود

علیه السلام وی کاملان مکملان بوده مسیح وقت ترک کرده اند
فرموده است حضرت والدی قطب الاولیای رضی الله عنه
باید که درین باب بسیار کوشش کند واجتهاد تمام نماید و دل خود
بکسی دست ارادت ندهد اگرچه در ظاهر شیخ امام نیک و بد
رواست فاما این جا بی نی زیراچه آن ظاهر است و این باطنی
پس چنانچه فساد ظاهری دران در حق ماموم سرایت میکند
همچنین فساد باطنی در پیچی در باطنش سرایت کند و تخم شقاوت
درو بکار رود و تا ابد مخذول کرده اند انتهی و باید کرد اند که
حقیقت بی طریقت نی و طریقت بی شریعت نی پس کرد در شریعت
قدم بگذارد از وی بهتر کن اگر کسی چهل روز در روضت
مبارک شیخ ما آید و زیارت کند البته مقصود وی بر آید کرامت
و مرات ازموده است و اگر آمدن نتواند چه در شهر دیگر باشد
یا محبوس باشد یا مریض باشد یا دیگر چیز پس هر جائی که باشد
توجه کند در چهل روز مقصود شود عمل بر رساله شیخ ما شیخ حسن محمد
و شیخ ما نصیر الدین چراغ دهلی رضی الله عنهما بکن مقصود حاصل شود

عمل برای ... شیخ ما

... چهل روز

ولیعبر شیخ مباش خواه حیاة باشد خواه ممات خواه شیخ ارادت
باشد خواه اجازت خواه ارشاد خواه هر سه یکی باشد خواه
جدا جدا و بر ارادت یکی باید و دیگر خواه یکی باشد خواه
بسیار و باید که از شیخ بسبب دنیاوی رنجه نشود و امید
دینی کند و اگر شیخ اجازت نباشد باک نی و چون از شیخ
خود بسبب موت یا سفر دور افتد مرشد باید که از وی
حل کند و کتب مشایخ مرشد اند سعادت عظمی کسی است که بر
ارادت و ارشاد و اجازت یکی باشد ازین هیچ سعادت
فضل ندارد البته شیخ باید هر که بی شیخ فشیخه الشیطان
گفته اند بیت خواجگی پی بر بودن کار زنان و انان بود
هر که را پیری نباشد پیر وی شیطان بود ولیکن دست
گرفتن بد اعتقاد بدی مشو اگر چیزی خلاف دیده شود بدان
که شیخ از وی پاک اند و مراحین میسر باید از جهت مصلحت
و اگر شیخ امر بر خلاف شرع کند تو احتیاط کن هیچ ضرر نخواهد رسید
دار حضرت شیخ نصیر الدین امداد کن و توجه با یشان

مرتبه سیوم مشایخ مرشد اند

بی شیخ هر که دست گرفتن

بدار البته البته بغیر شک کار تو گشاده خواهد شد آزموده
شده است قبول کن باز دیگر آزمودن حاجت نیست من
جرب المجرب حلت به الندامت ما و باید که مراقبه حضرت
شیخ کند یعنی دان که من در مجلس ایشان ام من چه گویم
که چه فایده است مر وقت که یکی خواهی دانست و سماع را عزیز
تر نعمت مدان چه اختلاف کرده شده است در وی بلکه افضل
عبادت دان بس فرایض و واجبات و موکده و تلاوت
اما باید که گاه گاه باشد هر ایه مست و دوم شیخ مرشد را
باید که صحبت اهل دنیا ترک کند مگر بقدر حاجت ضروری
یعنی بمقدار منصب وی و فاضل از وی ز سر قابل داند
و باید که در خود بسفر کند و در تبدیل اخلاق ذمیمه بحمیده کوشش
کند و خلوت اختیار کند تا کار استوار شود فرموده است
حضرت قطب الاولیا رضی الله عنه اکسی که در خلوت نشیند
و امر فرمان زود نباشد او از مرتبه فاخر نباشد پس حاصل
کی کند انتهی و مراد از ترک صحبت و اختیار خلوت بطریق

مراقبه شیخ

سماع را عزیز

باطن است خواه بطریق ظاهر باشد خواه نباشد فرموده آست
حضرت قطب الاولیاء رضی الله عنه اگر با ایشان صحبت کنی مجرد
میل چشم را تو کور کرد داشتی و نیز گفته اند که از خلوت
در انجمن باید یعنی ظاهر با خلق و باطن با حق باشد هر آیینه
سیوم طالب را باید که جواهرها و معاملتها خود که آن نبرد
که رسیده است و بعرفان خود کوشش کند و همیشه در محاسبه
باشد تا مقام تمکین که مقام مشیخه است در دست شود
و بر هیچ یک بد اعتقاد نشود خواه مقبول خلق باشد خواه
مردود خلق باشد چه اکثر این راه مقبول خلق اند
و مقبول حق اند و غیر ایشان مقبول حق اند و مردود خلق
اند و باید که حکایتهای بزرگان چنانکه مکشوف گردد بر خیر
شود که این نیز رتبه ایشان دارد و هیچ خودی دور کند
و داند که امر عاشق بتحقیق داشتن ممکن نی حضرت قطب الاولیاء
رضی الله عنه فرموده است عاشق را اینست که هیچکس
اثر آن نه بیند زیرا که پیروی باطنی است نه ظاهری مگر آنکه

حالا رہ

حالات که بر وی میگردند نتوانند دید چنانچه تجلی جمال که ازوی
فرحت و سرور بر عاشق ظاهر میگردد و با تجلی جلال که اثر
وی سوختگی و غم در عاشق ظاهر میشود زیرا چه بهر صفت
که موصوف شود عاشق از عالم معشوق در آئینهٔ دل
بصید ر صفا و نسبت وی با آن عالم عکس آن صفت تابد
اگر آئینه صاف تر مناسب عکس با اصل بیشتر ولیکن به تحقیق
کی توان دانست انتهی و نیز فرموده است اگر بنده فنا را
حاصل کند بلکه فناء الفنا و در لباس عبودیت پوشیده
ماند و از وی شطحیات صادر نشود چنانچه مقام اطیبا است
و انا نکه در قدم الیاست. ان بنده را و را حق هیچکس
نشناسد چنانچه اشاره است که ایشان ز ابدال و او تا د هم نمی شناسند
ایشان بهر صفت که موصوف باشند از عالم الوهیت پوشیده
میدارند بر رنگ عبودیت ایشان در هیچ آئینه دل عکس آن
نمی تابد و هیچکس فهم نمیکند حالات ایشان انتهی باید که در ستر
کوشش کند و نه در عز وی مرجه شود شود مرجه از غیب است

بی عیب است هرا به بیت چهارم صبر بر شده که بسبب ترک
میشود لازم است و تسلیم تیر لازم وی است چه آنچه حق تعالی
خواست است همان خواهد شد و عدم فراری نیز لازم و نیست
چه بهتر تجلی که میرسد علم تجلی که اعلی از وهست وی را میشود
پس طالب وی میشود و تجلیات را نهایت نی پس قرار
چون شود و این درحق کسی است که بمقام تمکین رسیده است
و اگر نرسید وی را خوف زوال است یا ایها الذین آمنوا
آمنوا بالله ورسوله بر هر دو دال است وی را اینهم
فراری و عدم این مذکور بسبب ضعف یقین است و رسیدن
باین مذکور بجز در ریاضت در دست نشود بلکه مرشد و افتقار
بآنحضرت می باید یعنی احتیاج بکلیه سوی معشوق و ترک مراد
خویش می باید و همت بلند باید که اول سپر خود از زد بیار دارد
و از اوصاف ذمیمه کشیده رسید و از محنتها و مصیبتها از خوف
و گرسنگی و مردن و رفتن مالها و با عنها و بیمار شدن ذات
و نقصان شدن ذات در حرکت نشود و صدق را با خود

وبجستر بود تفرید دور نماید و غم صبح و شام نکند و بر واردان
و طالبان مسترشدان نکند و درین نشود که مرید من کسی شود
وا از عبادت دور نماند و در فنا اوصاف بشریت
کوشش کند پس فنا اوصاف نکند کوشش کند پس تخلقوا
باخلاق الصمد والصفوا با وتصاف در دست شود و بهشت
صبر لازم است بر ترک نظر کردن بر رتبه که دران رهبانیت
وجدید بسیار کند و با وی از همه باز دارد و بهیچ چیز
تعلق ندارد اگرچه با عزت وحشمت باشد وخود را از مردکان
شمرد و از شیخ شریف وخنید ر وی نگرداند و ترک نظر
کردن بر این که همه عالم از وی فایده مستفید شود
و یاران واقربان و فرزندان دنیا نکند اگرچه عالم
شده باشد چه مجاهدت در علم شریعت و اخلاق صوفیان
و سالکان دارد چه این رتبه کمالیه تمام ندارد و بهشت
صبر لازم است بر ترک نظر کردن بر رتبه که دران از خود خبر نیست
همچو بهایم گشته بسیار جانوران با وی آویخته و لعلها تجلیات

دروی پدید آمده باشد و از نهایا ازین رتبه کمالیه نام ندارد

ونیز صبر لازم است بر ترک نظر کردن بر رتبه که در ان

اعمال بسیار باشند وصفا نیز باشد اما در مکونات جز این هم

کمالیه نام ندارد و مرتبه صبر لازم است جز ترک نظر کردن بر رتبه

که در ان زهد و ریاضت و توکل بسیار باشد و شیخ ناب هم

باشد و نیز در میان منقطع شود و بر عمل خود قناعت شود و خود را

رسیده داشته شود و این ترکالیه نام ندارد و مرتبه لازم

بر ترک نظر کردن از رتبه که در ان سیرست ولیکن میان جنس

و شریف جدایی میکنند و می گوید که همه ظهور حق است و هر کس

با وی یار میشود و این مرتبه کالیه نام ندارد و مرتبه صبر لازم است

بر ترک نظر کردن بر رتبه که در ان ولی شود و استعاره دیگران

نیز شود و هیچ جنس با وی صحبت نباید بسبب اینست همچنین فرموده است

قطب الاولیا در هدایه بیست و پنجم کمالیه شیخ ارشدان باشد که

هیچ جنس و شریف مالک وی نشود و از مصیبت بعضی در نزد

و ترش روی نباشد و در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد

نام

[illegible]

وصاحب تمکین باشد و شراب تجلیات بی تکلف نوشد

و مرید را حل من مزید گوید و این مقام بزرگ است همچنین فرموده است

قطب الاولیاء رحمة الله علیه مسیب وششم شیخ را باید که با ذکر مشغول

شود فرموده است حضرت قطب الاولیاء رضی الله عنه

بدانکه چون سالک با ذکر مشغول در خلوت با شروط مذکور

نشیند بحثت ویرا اسرار عالم شهادت کشف گردد و عناصر

و معادن و نباتات و حیوانات با وی سخن گویند از زبان

حال بعد ازان لبان قال و ازان مشکل حل کند

زیراچه در جمیع اشیا جمیع صفات ذاتیه حق تعالی مندرج است

ولیکن در بعضی ظاهر و در بعضی مخفی چه ظهور همه اشیا

بواسطه سریان فیض ولیست بس صفات بتر ساری باشند

انتهی باید که برین اکتفا نکند و معذور نشود با کار خود

که ترک است نشود و ریاضت و مجاهدت کند تا لقلد عروج

هفت سموات کند و با رب عرش ملاقات شود و با این هم

با کار خود باشد چه تجلیات را نهایت نی مرا بیست مقیم شیخ

مرشد را باید که طالبان خود گوید که نه در شدت شوید بعدم
دنیا و نه در راحت شوید بیافتن وی چه وی گو راست نیک را
هم خراب کند و بد را هم خراب کند و دنیا بعضی را در جمع مالست
و بعضی را در خرج وی است و بعضی را در پوشیدن جامهای
ابریشم است و بعضی را در گلیم است و عمر خود در طلب وی
صرف نکند که زهر قاتل است باید که در اول دست هم
دنیا نباشد چنانچه در دل نیست چه اقبال در ترک است ظاهر و باطن
اما چون مراد رسید و محبوب شود گاه باشد که دنیا بدست وی باشد
نا مزد وی باشد که هیچ چشم بدو بوی نرسد اما این بهتر اما این بهتر
از منع دنیا شاد باشد از عطاء زمان باشد چه در عطا
خوف است و پیغمبر محمد علیه السلام نام کرده اند چون اختیار
بدست وی شد پس طالب چون اختیار بدست وی باشد
دنیا را البته ترک کند هم ازین سبب بعضی مشایخ را چون وقت
آخر شد از دنیا مفلس شدند و هیچ نزدیک نماند تا حد که کفن
بتکلف شد چه چون اختیار بدست ایشان شد ظاهر ترک کردند

دنیا بعضی را

چنانچه در باطن ترک بود و کسی ازین کم است در منع و عطا یکسان
باشد و بدانید که کسی که دربند دنیا است ازین راه دور است
و بر یک تجلی قرار نگیرید طالب دیگر شوید و هر بار هل من مزید
گویند یعنی آنچه ورای حق تعالی است ترک کنید در تجلی تر
و راحت است تا در سیر همیشه باشید و در نظر بر متابعه محمد علیه
السلام کنید بعد از آن بر مجاهده کوشش کنید تا بمقصود رسید
و اول از حق تعالی استعداد طلب کنید بعد از آن تجلی
و بدانید که بعضی ظاهر دنیا دار باشد اما در دل دنیا ندارد
پس آن اهل وی باشد و استقامة حاصل کند و از تجلی
صفات محظوظ نشوید و استعداد تجلی ذات طلب کنید چون
استعداد وی شود آن نیز خواهد شد بغیر طلب پس طلب وی
ترک ادب است و چون آن تجلی شود خود محبوب و خود
محب شود و پس بداند که آنچه در عالم است همه در انسان است
که جامع همه است رتبة الشیخ چه باشد الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته رسید الولایة افضل من النبوة چه اشارتست

یک شخص باشد بنسبت راحت وی و فرحت وی و لذت وی نه در حجره آن لم یکن کذالک پس حق آن درست باشد نهایة الولایت ابتدار النبوت و قد رکشف هذا بالیقین والاتفاق مثلا ابی عمیق است چند فرد مان که سبکباران و بر ساحل استاده اند شخصی باشد که ازین کرانه آهسته آهسته رفتن و باز آمدن استعمال کرد بس کرات و مرات کذلک کرد تا حدی که ترقی کرد چند دیگر از تعلیم کرده در عقب خود کرده ازین کرانه از آن کرانه برد و باز آمد و این کار وی شد و درین مشقت بسیار است اگرچه فایده دیگران است و جلا نهایة است ولیکن درآب غوطه خوردن و کار رها کردن که در آن راحتی و فرحتی و لذتی و سیت نمی تواند کرد و آن ظاهر است پس توان گفت تنها رفتن ازین طرف از آن طرف و باز آمدن افضل است از رفتن وی با دیگران و باز آمدن و کسی هست که تنها میرود و می آید فقط دیگران را همراه بردن

قدرت ندارد نتوان گفت که بهار رفتن وآمدن این شخص
افضل است از رفتن وآمدن آن شخص با دیگران وآن
باسر است فقس علی ہذا امحکن فینہ شیخ عبدالقادر قدس سرہ
فرموده است معاشر الانبیاء او تیتم الکتب واوتینا
مالم تو تو ه وشیخ ابی المغنث ابن جمیل قدس سره فرمود
وخضنا بحرا ووقف الانبیاء علی ساحله مراد ایشان
ظاهر می شود از مذکور تامل ولایة چه باشد امر باطنی
والنبوت امر ظاهری چه ولایت فیض گرفتن از حق سبحانه
وتعالی است ونبوت فیض رسانیدن بخلق است و در
رسانیدن شده است آن ظاهر است عند المحب بل عند
المحبوب یالیت رب محمد لم یخلق محمدا ازین اشارت است
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین از نبوت بشارت است
حضرت رسالت علیه السلام را خلوت بیار دوست بود
وآن نسبت بولایت دارد الاولیا تحت قبائی لا یعرفهم
غیری پس شیخ مرشدان باشد که هر دو را جامع باشد اگرچه



نبوت بحسب الظاهر رفته است محمد رسول الله خاتم الانبیاء
لو کان من بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب ولی نبوت بحسب
الباطن موجود است قال رسول الله علیه السلام الشیخ
فی قومه کالنبی فی امته وقال علیه السلام علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل وفی روایة علماء امتی انبیاء اسرائیل بدون کاف
التشبیه این بر سبیل مبالغه است وقال علیه السلام ما
من نبی الا وله نظیر فی امته واین هم اشارت بر مرتبه
مشیخه مرشدیه است پس الولایة افضل من المشیخة باشد
بنسبة یک شخص چه در شیخه نزد ایشان است چنانچه در نبوت
پس این سلسلت عظیم باشد والیها الاشارت فیها ورد
فی الخبر عن رسول الله علیه السلام انه قال والذی نفس محمد
بیده لئن شئتم لاقسمن لکم ان شئتم باشد سوگند
بخورم چه حاجت سوگند خوردن نیست تر دعلیه است ان
احب عباد الله الی الذین یحبون الله الی عباده چه ایشان ان
عباد الله را می ترسانند از فرمانی وی و می دارند و

والطاف حق تعالی بیان می کند پس عباد الله آزان باز
میشوند و امید الطاف میکشند پس حق تعالی عباد را
دوست میدارد پس دوستی حق معدوم باشد و امید الطاف
بجهم همین گوید وچون عباده الی الله چون عباد الله یاد ذکر
میکشند لطف حق تعالی برایشان میشود چون لطف
حق تعالی را می بیند حق تعالی را دوست میدارند پس دوستی
موجود باشد و بجوانه همین فرماید ویمشون فی الارض
بالنصیحة این مرد در شیخ یافته شود پس شیخ خلیفه نبی باشد
الشیخ فی قومه کالنبی فی امته و نبی خلیفه الله است انی
جاعل فی الارض خلیفه یاداود انا جعلناک خلیفه فی الارض
پس شیخ خلیفه الله باشد بالواسطه از شیخ رتبه ولایت
و نبوت مرد جاری اند درون عشیره پس الولایة افضل
من المشیخة باشد کما قلت والنبی یقال له نبی بعد انتقاله
من هذه الدار الی تلک الدار باعتبار ما مضی فانه لا حاجة
فی تلک الی الاخبار و الرساله و موظا سر کذ لاحاجة فیها

٢٠٢٣١

الى السجينة فانه يكمل فيها الولاية قال رسول الله عليه السلام

الا ان اولياء الله لا يموتون ولكن ينقلون من دار الى دار

ولم يقل الا ان انبياء الله او رسل الله الى آخره واشارت

الا ما ذكرنا تامل تمت هذه الرسالة الشريفة لله الحمد والمنة

هذه رسالة التوحيد